

"ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای حضانت، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد" (خمینی، حکومت اسلامی)<sup>1</sup>

## هژمونی معبود

آنچه در این نوشتار مرور می شود، خصومت با دین، و در راستای دین ستیزی نیست، بلکه در راستای دین زدایی از فرهنگ سیاسی که می خواهد به مردمسالاری برسد، است. بدون شک، گذار به دموکراسی فقط به صرف جدا شدن دین از دولت و تنها با دین زدایی میسر نمی تواند بشود. اما، و با توجه به این واقعیت که دین یک نیروی اجتماعی عظیم، و درافتادن با آن خردمندانه نیست و نادیده گرفتنش، در این مقطع از زمان، فقط بر روی کاغذ امکان پذیر است، نباید پروسه برخورد با هژمونی دین بر اجتماع، و بی رمق کردن اندیشه ورزی توسط دین سالاران را به تعویق انداخت. اشتباه محاسبه نهادهای سیاسی و مسلمانان در این منطق نهفته است که اگر می شود با دین خلقی را به کوچه و خیابان کشید تا احقاق حق بکنند، منطقی باید نتیجه گرفت که دین می تواند کارهای عظیم دیگری هم بکند. این نگاه در بهترین شق، به تعویق انداختن پروسه دموکراتیزه کردن یک جامعه و زدودن لایه های ارتجاعی از اندیشه و خرد جمعی است، و در بدترین شق، اپورتونیسمی است که بالاخره به استبداد می انجامد. سوال در این است که آیا می توان به لحاظ حقوقی حساب دین را از دولت جدا کرد، و در نتیجه حقوق بشر، حقوق قضایی و حقوق فردی را تضمین کرد؟ پاسخ مثبت است، اگر بپذیریم که دین نباید در سه قوه جریه، مقننه و قضایی دخالت داشته باشد؛ و به امید صبحی روشن اما رؤیایی تکیه کرد که اگر استبداد دینی واقعی است، بنابراین دموکراسی دینی هم می تواند واقعی باشد.

در این نوشتار، با اشاره به نکاتی چند، و مثالهایی از قرآن، می خواهم بر این امر مصرانه اشاره کنم که نهاد سیاسی مسلمان که بر دخالت دین در سیاست تأکید دارد (مجاهدین، مردمسالاری دینی، نهضت آزادی و...) اصولاً و بر مبنای دستورات اسلام، نمی تواند به جدایی دین از دولت پایبند باشد. شعار مرگ بر اصل ولایت فقیه، باید عملاً و در کارکرد روزانه نهادهای سیاسی مسلمان خود نمایی کند، و نه فقط بعنوان یک شعار سیاسی روز. در صفحات آینده به این نکته بیشتر اشاره می شود.

شناخت از اسلام سیاسی بدون درک از سه مبحث اصلی هدف، وسیله، و رهبر ناممکن است. سوره نساء (آیه 80) با تأکید بر این نکته که بیعت با رسول خدا (رهبر)، بیعت با خدا (هدف) است، راهبرد و استراتژی اسلام سیاسی را از تئوری به میدان عمل وارد می کند.<sup>1</sup> بنا به تعاریفی که قرآن ارائه می کند، و با توجه به آنچه اسلام شناسان (مرجع و میانه و رادیکال) تأکید کرده و می کنند، اسلام ماهوا نمی تواند از سیاست دوری گزیند، و این استنتاج مؤکد این نکته است که جدایی دین از دولت، برخلاف آنچه مبلغان مردمسالاری دینی مدعی هستند، ناممکن می شود. اسلام شناسان، نخبگان و کارشناسان ادیان تأکید دارند هر نیرو و جریان باورمند به اسلام که بر جدایی دین از سیاست باور ندارد، اما بر جدایی دین و دولت اصرار می ورزد، و مدعی است که می تواند بدون ادغام دستورات اسلامی در سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه، به اهداف سیاسی اسلام دست یابد، اگر در راستای تحمیق و فریب جامعه نباشد، بطور حتم یا خودفریب است، و یا درک صحیحی از اسلام ندارد. مهدی بازرگان که نگاهی مدره به عملی کردن اصول و قوانین اسلامی دارد، از نقطه مقابل به جدایی دین از دولت می پردازد "سیاست هرگز نباید در دین مداخله کند چرا که منجر به شرک می شود. دین اهداف و اصول حکومت را تعیین می کند در حالی که سیاستمداران هرگز نباید برای پیگیری اهداف دنیوی، دین را تحریف کنند."<sup>2</sup> در اینجا، مهدی بازرگان به بخشی از نگرش به مردمسالاری دینی اشاره دارد، و اینکه سیاست نباید در دین دخالت کند، ولی از دین انتظار می رود تا اهداف و اصول حکومت را تعیین کند.

اسلام با تعریف یک سری محدودیت ها، باید و نباید ها، و خلاصه امر به معروف و نهی از منکر ها، انسان و جامعه دین مدار را به انجام و یا پرهیز از برخی کارکردها متقید می کند. با مطالعه قرآن به این نکته بر می خوریم که با بازگویی قصص و داستانهای مجازی و واقعی، قوانین و الگوها در اسلام، و نتیجتاً نقشه راه و راهبرد سیاسی یک جامعه ترسیم می شود. مریم مادر عیسی، برخلاف سنت زمان، باردار می شود، اما در دیدگاه

<sup>1</sup> من یطع الرسول فقد اطاع الله

اسلام پاک و منزه می ماند، و قرآن پس از اشاره ای کوتاه به نحوه بارداری مریم توسط روح خدا در هیبت جوانی زیبا، از او با احترام یاد می کند، و در طول بارداری برای او آب و غذا تهیه می کند.<sup>ii</sup> در عین حال، همسر نوح، که هم صدا با اکثر جامعه، به پیام نوح پاسخ مثبت نمی دهد، و فکر می کند که بارانی نخواهد آمد و اگر هم بیاید سطح آن تخریب کننده خواهد بود (به زبان امروز آمریکا حمله خواهد کرد و جنگی رخ خواهد داد و کشوری نابود خواهد شد، و در نتیجه به هشدار های نوح که می دانست پشت پرده امپریالیسم چه می گذرد، وفعی نمی گذاشت) مورد غضب و خشم الله (به زبان امروز ابر قدرت) قرار می گیرد.

پیام در این دو قصه که در بسیاری از کتب مذهبی، بدون ارائه سندی که صحت آن را تأیید کند، روایت شده یکسان است. اصل بر عبودیت استوار است. آنجا که همسر نوح پیام خدا را نادیده می گیرد، مورد خشم قرار می گیرد. ساکنان شهر لوط، بخاطر همجنس گرایی (لازم به ذکر است که بنا به نظر برخی پژوهشگران مسلمان در قرآن هیچ نص صریحی در نفی همجنسگرایی وجود ندارد، و فقط به لواط اشاره شده است)، که سالیان پیشماری در این شهر مرسوم بوده و مورد غضب خدا قرار نمی گرفته، بناگاه مرتکب گناهی کبیره می شوند. سوره شعرا (آیات 169-173)<sup>iii</sup> از زبان لوط که پس از سالها ارشاد نتوانسته مردم را هدایت کند، سخن می گوید: من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهایی بخش، و خدا هم دعای او را برآورده می کند، و تمام خاندان بجز همسر لوط را نجات می دهد، و برای عبرت مسلمانان می گوید، ما او و تمامی خاندانش را نجات دادیم جز پیر زنی که در میان بازماندگان بود، سپس دیگران را هلاک کردیم و بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم؛ چه باران بدی بود باران اندازشدگان. باری دیگر، هدف اصلی قرآن در این قصه، تقبیح لواط (و همجنس گرایی) نیست، بلکه رساندن پیام به باورمندان دین است که باید به دستورات الهی گردن نهند و یا مورد غضب او قرار می گیرند.

در همین رابطه، و مطابق روایت قرآنی، هنگامی که فرشتگان ابراهیم را از سرنوشت قوم لوط آگاه کردند، یعنی به او خبر دادند که خدا قرار است آن قوم را به دلیل عملکردشان دچار عذاب کند، ابراهیم در دفاع از آن قوم با خداوند به مجادله برمی خیزد. (سوره هود، آیات ۷۶-۷۴)، و از خدا می خواهد رحمان و رحیم باشد، و با مهربانی و بردباری و شکیبایی عمل کند، اما خدا به ابراهیم می گوید که وقت خود را تلف نکند، و بیهوده اصرار نوزد، چرا که عذاب محتوم الهی به سوی آن قوم روانه است، و حکم قتل تمام قوم صادر شده و بازگشتنی نیست.<sup>iv</sup>

در قرآن، بر فرهنگ خداهراسی دائما تأکید می شود تا به آن درجه که برداشتن هرگام برخلاف امر الهی مستوجب مجازات می شود، و تأثیرات آن در فرهنگ عامیانه ملموس است (مانند استفاده ان شاء الله - اگر خدا بخواهد، مخصوصا در کشورهای عرب زبان به یک سنت تبدیل می شود).

قرآن در این سه قصه مریم، لوط و نوح، قوانین، محدودیت ها، قید و بندها، و شرایط عبودیت را ترسیم می کند. در این سه قصه، سیستم حکومتی، قضایی و روابط مرسوم در شهر به کناری زده شده و قوانین مرسوم و عرفی شهر تابعی از قوانین دینی می شود. دستورات الهی بمتابه حرف آخر، راهکرد آخر و ترسیم کننده سرنوشت مردم و جامعه خودنمایی می کند. این قوانین منتج از همفکری با مردم، و بنا به درک مشخص از شرایط مشخص جامعه شکل نمی گیرند، و فقط در سطح یک قصه قرآنی باقی نمی ماند. اینها دستور العمل برای آن دوران، و هر دوران بعد از آن است. در قرآن، امر الهی، نمی تواند تعاریف و مختصات متغیر با ارزش های متفاوت، در منحنی زمان کسب کند. امر الهی، تعیین کننده پندار، گفتار و کردار جامعه می شوند، و رهبر سیاسی مسلمان، پیام آور این امر است. در اسلام سیاسی، رهبر نه تنها رسول است، و امر رسالت بر عهده او است، بلکه مجری امر الهی هم می شود، و در نتیجه، امر و کارکرد شورایی، تنها در سایه رهبری معنا و مفهوم پیدا می کند.<sup>v</sup> این، به مبحث اختیار و انتخاب راه می برد، و اینکه آیا فرد مختار و صاحب انتخاب است یا نه، و اگر آری، آیا فرد و انسان در نگاه قرآنی تام الاختیار است؟ پاسخ در یک کلام، منفی است.

جندین آیه در قرآن آمده که بر قدرت الهی در تعیین سرنوشت انسان تأکید داشته و مشخصا می گوید "يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ" - که معنای تحت اللفظی آن می شود، این خدا است که تصمیم می گیرد چه کسی گمراه و چه کسی رستگار شود؛ و تا به آن حد پیش می رود که در سوره القصص، آب پاک را روی دست پیامبر

<sup>ii</sup> سوره مریم، آیات 17-22 نحوه بارداری مریم را به عهده روح خدا که در هیبت جوانی زیبا ظاهر می شود، و به مریم می گوید که می خواهد او را صاحب پسری بکند. مریم وحشت زده می گوید که دست کسی تا بحال به من نرسیده و من پاک و منزه هستم. جوان به او می گوید که خواست خدا چنین است، پس چنین خواهد شد.

<sup>iii</sup> سوره شعرا، رب نجنی و اهلی مما يعملون . فنجناه و اهله اجمعين إلا عجزوا في الغابرين . ثم دمرنا الآخرين و أمطرنا عليهم مطرا قسآ مطر المندرين

<sup>iv</sup> او در برابر قومی که به انواع گناهان آلوده بودند، و عذاب محتوم الهی به سویشان روانه بود، شکیبایی و مهر پیشه کرد، و با خداوند برای ایشان مجادله کرد... ابراهیم ... یجادلنا فی قوم لوط . إن ابراهیم لجلیم اواه مئیب... ابراهیم... در پاره قوم لوط با ما (به قصد شفاعت) چون و چرا می کرد . زیرا ابراهیم بردبار و نرم دل و ... بود. یا ابراهیم اعرض عن هذا إنه قد جاء امر ربك وانهم انیهم عذاب غیر مردودای ابراهیم از این (چون و چرا) دست بردار که فرمان پروردگارت آمده و برای آنان عذابی که پی بازگشت است خواهد آمد.

<sup>v</sup> سوره الشوری، آیه 38، وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

خود ریخته، می گوید، در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند و او به راه یافتگان دانانتر است.<sup>vi</sup>

الگوی همسر نوح و آنچه بر او گذشت، الگوی مریم و برخورد قرآن با تقدیس او، الگوی همسر لوط و مجازات ساکنین شهر، الگوی دیگر پیامبران، و البته الگوی مؤمنین، که در قرآن تکرار می شود، و امروز، در قرن بیست و یکم، توسط رهبران مسلمان سیاسی (بنیادگرا، مدره و رادیکال) مورد استفاده قرار می گیرد، زمینه ساز قوانین و شریعتی است که محمد پایه ریزی کرده<sup>vii</sup> و راه را برای اطاعت از رهبری در غیاب وحی و دستورات مستقیم الهی هموار می کند.<sup>3</sup> هدف از این قصص و مثل ها، تعریف خوب و بد است. تفکیک همسویی با رسول خدا و صف آراییی علیه رهبر عقیدتی است. و بالاخره تعیین پاداش و جزا است. در اسلام سیاسی، جرم سیاسی برابر با مخالفت با رهبر عقیدتی، که همان رسول خدا که پیام آور امر الهی است، می باشد. در الگوها، اخلاق، خوبی و بدی، حدود اختیارات افراد، و جرم سیاسی اعضای جامعه فورموله می شود.

هرچند در آیه 79 نساء به اختیار انسان اشاره می شود ولی پیش از آن (78) نقش خدا، بعنوان مالک و تولید کننده خوب و بد، را برجسته می کند. این دو آیه می تواند به مبحث جبر و اختیار راه یابد، که خارج از مبحث این نوشتار است. اما از سوی دیگر و در حیطه سیاست، تعریف دو واژه جبر و اختیار در اسلام سیاسی، و در چارچوب و قلمرو سیاست در اسلام، می تواند راهگشا و زمینه ساز مفاهیمی همچون دموکراسی، آزادی عمل و بیان در اسلام بشود.

علی در نامه ای به پسرش حسن که در نهج البلاغه آمده، چنین نصیحت می کند "فانته لم بأمرک إلا بحسن و لم ینهک إلا عن قبیح - خداوند تو را جز به کار نیکو فرمان نداده و جز از کار زشت باز نداشته است"<sup>4</sup> مهدی بازرگان هم بر اختیار انسان در امر انتخاب اصرار ورزیده و معتقد است "حکومت و سیاست یا اداره امت و مملکت و ملت، از دیدگاه دیانت و بعثت پیامبران با سایر مشاغل و مسایل زندگی تفاوت اصولی ندارد... اگر اسلام و پیامبران ما درس آشیزی و باعداری یا چوپانی و خانه داری نداده و به خودمان واگذار کرده اند تا با استفاده از عقل و تجربه و تعلیمات و با رعایت پاره ای از احکام حلال و حرام شرعی آن ها را انجام دهیم، امور اقتصاد و مدیریت و سیاست هم به عهده خودمان می باشد."<sup>5</sup> هر چند علی بن ابی طالب، و مهدی بازرگان هر دو بر دو واژه خوب و بد (حُسن و قبح، حلال و حرام) تأکید دارند، اما اگر کمی به مجموعه گفتار آنها در طول عمرشان دقت کنیم، می بینیم که بنا به باور آنها، خوب و بد تنها در مسیر الله معنا پیدا می کند. مهدی بازرگان به درستی می گوید که عقل و تجربه باید راهگشای تصمیمات باشد. اما اگر خوبی و بدی را از حوزه اخلاق بیرون بیاوریم، در سیاست، معنا و مفهوم ویژه خود را می یابد. شواهد تاریخی بارها و مکررا هشدار می دهند که با تعاریف عرفانی، اخلاقی، و کلی نمی توان جامعه ای را به هدف غائی - دموکراسی و آزادی - رساند. سیاستمداران و رهبران سیاسی مسلمان طرفدار جدایی دین و دولت، باید عملاً درک کنند که اسلام به آنها اجازه نمی دهد سیستم سیاسی منفک از دین برپا کنند، اگر بخواهند مؤمن بمانند.

مسلمانان باورمند به جدایی دین از دولت، که خواسته و یا ناخواسته خود را در حیطه و جبهه سیاسی سکولاریسم قرار می دهند، ظاهراً به این امر توجه نمی کنند که سکولاریسم ایدئولوژی مشخصی ندارد، و بنا به یک تعریف کلی، خود را ملزم به همسویی با ادیان می داند، بدون آنکه بخواهد دین را در محور سیاست قرار دهد. حال آنکه اسلام مصر است تا دین را در محور قرار داده، و بقیه اندیشه ها تحت لوای اسلام فعال شوند. این اختلافی شایان توجه است. بسیاری از مسلمانان مدعی جدایی دین از دولت، عمداً به آن نمی پردازند، و به این نکته توجه نمی کنند که با قرار دادن دین در محور حکومت، زمینه برای رشد استبداد دینی مهیا می شود. دین می خواهد جامعه بنا به تعاریف الهی از خوب بودن و بد بودن، عمل کرده تا رستگار شود. رستگاری میحیی اخلاقی است و نه مادی. مسلمان مؤمن برای ارتقاء خود کُنش نمی کند، بلکه برای خشنودی الله است که انفاق می کند، جهاد می کند، و اگر کمکاری می کند، می گوید استغفرالله و توبه می کند. خوبی در اندیشه حاکم بر مسلمان مؤمن معنا و مفهوم ویژه خود را دارد. در اسلام سیاسی، فرد تابعی از تعاریف قرآنی، و در نتیجه رهنمودهای رسول خدا، و بالاخره رهبر عقیدتی است. در اسلام سیاسی، و در نظامی که دین در سیاست دخالت کند، حقوق فردی بخاطر هدف غایی، نادیده گرفته می شود، و رهبران سیاسی هستند که با تفسیر آیات و احادیث، حقوق و قوانین را تعریف و بازتعریف می کنند، و همانطور که علی به حسن می گوید، مشخص می کنند کدام امر الهی ناسخ است و کدام منسوخ، کدام محکم است و کدام متشابه. برخلاف نظام الیگارشی مسیحی که شورایی از متدینین بر جامعه حکومت می کنند، در نگاه مشخص و ویژه اسلام

<sup>vi</sup> سوره نحل، آیه 93 - "وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ" ، سوره رعد، آیه 27، قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ"، سوره النور، 46 - «لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»  
سوره القصص، 56 - «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»  
<sup>vii</sup> اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ النَّفْلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَغَيْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، ارشاد مفیدج/1 ص231، نقل از رهبری در قرآن، زهرا جلال، لینک

سیاسی، شخص واحد "امام"، "رهبر عقیدتی" و "اولی الامر" است که تفاوت بین کارکردهای خوب و بد را تعیین می کند. دین بمثابه اندیشه حاکم، می خواهد مستبدانه خوب را از بد تفکیک کند.

**افلاطون، قرنهای پیش از قرآن مطرح می کرد «آیا چون خدا به چیزی امر کرده است آن چیز خوب است یا چون آن چیز خوب است خدا به آن امر کرده است؟»<sup>6</sup> پاسخ به این نکته، تفاوت سکولارها و دین مدارها را شفاف کرده، که منتهاالیه به تعریف روشن مرز بین رهبری دموکراتیک، و رهبری در اسلام سیاسی، همچون رهبری عقیدتی، ولایت مداری، و ولایت مطلقه فقیه، و نتیجتاً روش حکومت رانی می انجامد.**

قرنها پیش از آنکه اسلام سیاسی شکل بگیرد و جمهوری معنا و مفهوم جدید پیدا کند، افلاطون از زبان تراسیماخوس، عدالت را برآمده از نفوذ اندیشه حاکم در حکومت تعریف می کند «اشکال مختلفه حکومت از دموکراسی و آریستوکراسی و حکومت مطلقه، به خاطر منافع خود وضع قوانین می کنند، در هر کشور حق و عدالت چیزی است که برای حکومت آن کشور سودمند باشد، و چون در همه کشورهای قدرت در دست حکومت است، از این رو اگر نیک پنداری خواهی دید که عدالت در همه جا یک چیز بیش نیست: چیزی که برای قوی سودمند باشد. من می گویم که حق در قدرت است و عدالت عبارت از نفع قوی تر است... مقصود من از ظلم یا عدم عدالت معنای وسیع آن است و مقصود من کاملاً در ملاحظه حال یک حاکم مطلق العنان جبار روشن می شود که با حيله و قدرت تمام اموال مردم را به دست می گیرد. حال اگر چنین کسی پس از گرفتن اموال مردم، خود آنان را نیز بنده و برده خود سازد به جای آنکه وی را متقلب و دزد بنامند؛ خوشبخت و سعادتمند می نامند. زیرا کسانی که از ظلم و ستم بد می گویند برای این است که از تحمل آن وحشت دارند؛ نه اینکه خود از ارتکاب آن می ترسند.»<sup>7</sup> اسلام سیاسی اعلام می کند که می خواهد روش های مختلف و مرسوم حکومت رانی را ساده کند، و بدین منظور حکم می کند که حکومت باید در راه خدا و برای خدا، عمل کند؛ و این دستورالعمل دیگر بار مبحث جبر و یا اختیار در اسلام سیاسی، و روش حکمرانی را روی میز مسلمانان مدعی جدایی دین از دولت می گذارد، و می پرسد تعریف جرم سیاسی در اسلام سیاسی چیست؟ حقوق بشر، آزادی بیان، حق انتخاب رابطه جنسی (از جمله همجنسگرایی) در اسلام سیاسی چگونه تعریف می شود؟ آیا رهبران سیاسی مسلمان در قرن بیست و یکم دیگر بار به قصه لوط حیاتی دوباره می بخشند، و با استفاده از آیات قرآنی به تقبیح و تکفیر می پردازند؟

آیه 10 سوره تحریم، هرچند به مقوله ای به ظاهر متفاوت مربوط می شود و در آن محمد کنیز آزاد شده ای را که به همسری گرفته و باردار است، بخود حرام می کند تا دو زن دیگر او (عایشه و حفصه) شر بپا نکنند، اما به گونه ای شکل و محتوا، دین و سیاست، و جبر و اختیار را به هم وصل می کند. قرآن با ارائه داستانی، عقوبت سرپیچی از امر رسول و در نتیجه امر الهی را هشدار می دهد. زن نوح را خائن نامیده، و پسر و همسرش را به زیر خوراری از آب دهن می کند. در دو قصه نوح و لوط، اسلام سیاسی تا زمانی بر انسان مختار، ارزش می نهد که بر خلاف دستورات و امر الهی عمل نکند. تولارنس و احترام به اختیارات فردی محدود به جزئیاتی می شود که کلیت را به زیر سوال نبرند (به زبان امروز، امر انتقاد پذیری تا زمانی که رهبر عقیدتی مورد سوال قرار نگیرد تحمل می شود)؛ و این نگاه قرآن به مبحث اختیار است که زمینه ساز سیاستگذاری ها در اسلام سیاسی می شود، و رهبران سیاسی مسلمان با تکیه بر این الگوها، کارکرد و راهبرد سیاسی-عقیدتی خود را فورموله می کنند. در صفحات و بخشهای بعدی به نمونه هایی از عملکرد رهبران مسلمان سیاسی و استفاده ابزاری از آیات و احادیث اشاره خواهد شد.

این درست است که در قرآن مکرر و به مراتب بر امر اختیار انسان در انتخاب راه و روش تأکید شده است، اما در عین حال، تأکید دارد که اختیار تنها اگر در راستای امر الهی و رضایت خدا باشد، پذیرفته می شود. همسر نوح، هرچند مختار است که از پیوستن به نوح خودداری کند، اما بخاطر عناد از حکم الهی مجازات می شود. در هنگامی که طوفان می خواهد پسر نوح را در خود ببلعد، و نوح از خدا می خواهد تا او را نجات دهد (رب ان اینی من اهلی و ان وعدك الحق)، خدا در پاسخ می گوید که او از اهل تو نیست، و او هم به قتل می رسد. به زبانی ساده، در این اندیشه حاکم، هر آنکس که به خیل باورمندان نپیوسته باشد می بایست هلاک شود؛ و این در زمانی است که پسر نوح، برخلاف مادرش که علناً با نوح مخالفت می کرد، گامی خلاف برداشته بود، اما بنا به تفسیرهای گوناگون، خدا از باطن پسر با خبر بود. گویی در اسلام سیاسی، مخالفت و انتخابی که بر خلاف امر الهی باشد، حتی اگر به مرحله ماده نرسیده باشد، و فقط در ذهن ارزیابی شود، هم پذیرفته نیست.<sup>viii</sup> حتی اگر به نهج البلاغه بسنده کنیم و به آنچه به علی منسوب است<sup>8</sup> شک نکنیم، که "... حکمی که در وقتی خاص بر مکلف نوشته است و چون وقتش سپری شد تکلیف هشته است ..."<sup>ix</sup>، و بپذیریم که برخی از احکام

<sup>viii</sup> برای مطالعه به این لینک مراجعه شود -

<http://www.andisheqom.com/Files/quranshenasi.php?idVeiw=30280&level=4&subid=30280>

<sup>ix</sup> " کتاب پروردگار در دسترس شماست. حلال و حرام آن پیداست؛ واجب و مستحب آن هویداست. ناسخ و منسوخش روشن، رخصت و عزیمت آن معین، خاص و عامش معلوم، پند و مثلهايش مفهوم، مطلق و مقیدش پدیدار، محکم و متشابهايش آشکار، مجمل آن تفسیر شده

مشمول مرور زمان شده، و دائم الاجرا نیستند، و در مورد این قصه‌ها بپذیریم که آنچه بر نوح و خاندان او می‌گذرد تنها یک قصه است<sup>x</sup>، و آنچه خدا در قرآن گفته فقط یک مثل است، از یک واقعیت نمی‌توان گریز داشت. در پناه هر مثل، یک قانونمندی نهفته است. هر قصه یک سری قانونمندی (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی...) را وضع می‌کند. این قانونمندی را می‌توان به زبان مجاهدین خلق بیان کرد "فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما" (سوره نساء آیه 95)، و یا به سرنوشت قوم بنی اسرائیل اشاره کرد. وعده داد که روزی فراخواهد رسید که مردم بر زمین رهبری کنند «و نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (سوره القصص آیه 5 - و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم). این دو بر یک امر تکیه دارند. نزدیکی هر چه بیشتر به خدا، پاداش بیشتر دارد. به همین نسبت، دوری هرچه بیشتر از خدا، عذابی الیم دارد. قرآن حتی گامی فراتر برداشته، و مؤمنین به اندیشه اسلام را هم طبقه بندی می‌کند. در آیه ای که بر آرم مجاهدین نقش بسته، مؤمنین مجاهد از مؤمنین قاعد تفکیک می‌شوند. در "لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم" هم به همین شکل طبقه بندی می‌شوند - افراد با ایمانی که از شرکت در میدان جهاد خودداری می‌کنند، و بیماری خاصی که آنها را از شرکت در این میدان مانع شود ندارند، هرگز با مجاهدانی که در راه خدا و اعلا کلمه حق با مال و جان خود جهاد می‌کنند یکسان نیستند.<sup>x</sup> و این در حالی است که اسلام سیاسی بر قسط (عدالت و برابری) در جامعه بی طبقه توحیدی تأکید دارد. گویی جامعه بی طبقه توحیدی تنها شامل بخش محدودی از مؤمنین خواهد بود - مجاهدینی که تا به آخرین لحظه مجاهدت کرده اند، و نه مردم عادی که بسیار کمتر از قاعدین نقش آفرینی کرده اند. در مزرعه حیوانات جرح اورول، پس از اینکه انقلاب به پایان می‌رسد، شعارها و سرودها خوانده می‌شود، و هفت فرمان که بر برابری تأکید دارد، بر دیوار نقش می‌اندازد، دستور از بالا می‌رسد که دیگر سرود خوانده نشود، شعارها و سخنان پیشین به فراموشی سپرده شود، و مهمتر اینکه، اعلام می‌شود هرچند همه برابرنند، اما برخی از حیوانات برابرتند.<sup>xii</sup>

آیا اینها فقط قصص انبیاء است، و یا اینکه اسلام سیاسی در قرن بیست و یکم، می‌تواند مستقیماً تأثیرات مثبتی در روش حکومت‌رانی داشته باشد، بستگی به سازمانهای مسلمان سیاسی و باورمندان به اسلامی سیاسی دارد. واقعیت این است که اکثر قریب به اتفاق از باورمندان (بنیادگرا، مدره، و رادیکال) با این آیات قرآن که بر اهمیت رهبری عقیدتی، ولی فقیه، و نخبگان دینی تأکید دارند، موافق هستند. "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا" (سوره نساء آیه 59). بنا به نقل ابوهزیره، محمد تأکید می‌کند که هر کس از او اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است، و هر کس از «امام» اطاعت کند، به درستی که از محمد اطاعت کرده است، هر کس از فرمان محمد سرپیچی کند، از فرمان خداوند سرپیچی کرده است و هر کس از فرمان امام سرپیچی کند، از فرمان محمد سرپیچی کرده است.<sup>xiii</sup> خمینی بر مبنای این آیات و احادیث، شالوده ولایت فقیه را پایه ریزی کرد، و در امرحکومت و جنبه های سیاسی آن، با استناد به حدیث «العلماء ورثة الانبیا» فقهاء ولی،

و نامفهومش تعبیر شده، از حکمی که بدانند انجام دادنی است و آنچه ندانند و واگذارند است، حکمی است و جوب آن در قرآن معین و نسخ آن در سنت میرهن و حکمی که سنت گوید باید و کتاب رخصت دهد که ترک آن شاید و حکمی که در وقتی خاص بر مکلف نوشته است و چون وقتش سپری شد تکلیف هشته است ... " نهج البلاغه، خطبه 1

<sup>x</sup> در اینجا به شان نزول این آیه و روایت نقل شده پیرامون همخوابی محمد و ماریه (کنیز)، پنهانکاری نکردن حفصه دختر عمر و همسر محمد، و حسادت عایشه همسر بسیار نوجوان محمد نمی پردازیم. لینک به روایت - <http://efsha.co.uk/kaafar/maghale/ohadi/marye-mohmad.pdf>

<sup>xi</sup> برای مطالعه تفسیر این آیات به این لینک مراجعه شود. <http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=18395&AyeID=589&ltr2=5>

<sup>xii</sup> حیواناتی که انقلاب کرده بودند، اصول و قوانینی را به امید داشتن آزادی و عدالت اجتماعی بر روی دیوار طویله ثبت می‌کنند.

...هفت فرمان

آ. هر موجودی که روی دو پا راه می‌رود دشمن است.

ب. هر موجودی که روی چهار پا راه می‌رود یا دو بال دارد دوست است.

پ. هیچ حیوانی حق پوشیدن لباس را ندارد.

ت. هیچ حیوانی حق خوابیدن در بستر را ندارد

ث. هیچ حیوانی حق نوشیدن مشروب را ندارد.

ج. هیچ حیوانی حق کشتن حیوان دیگری را ندارد.

چ. تمام حیوانات با هم مساویند.

ولی پس از مدتی این حکومت جدید به حکومتی خودکامه مشابه قبل تبدیل می‌شود.

سرود را خوانده بودند که اسکیولر با دوتا از سگها ظاهر شدند. بنظر می‌رسید که مطلب مهمی برای گفتن دارد. او گفت: "بفرمان رفیق ناپلئون از امروز به بعد خواندن "سرود جانوران سرزمین ما" ممنوع خواهد بود." ... و سپس، بر روی دیوار بجز این شعار چیز دیگری دیده نمی‌شد:

تمام حیوانات برابرنند اما بعضی برابرتند.

<sup>xiii</sup> برای مطالعه بیشتر به این لینک مراجعه شود - <http://shia-sonni.com/fa/1391/07/%D8%A2%D8%B4%D9%86%D8%A7%DB%8C%D8%A8%D8%A7-%D8%A2%DB%8C%D9%87-%D8%A7%D9%88%D9%84%DB%8C-%D8%A7%D9%84%D8%A7%D9%85%D8%B1>

صاحب و قیام حکومت و تصمیم گیرنده نهایی در امور سیاسی حکومت بوده و حاکمیت از آن فقها می شود، و نتیجتاً علماء را به عنوان وراث، صاحب و والی حکومت تعیین می کند. با مطالعه تعاریف مختلف از این آیات، بدون شک، می توان به اختلاف نظر در تفسیر از این آیات و احادیث آگاه شد، اما این اختلافات در روش اجرایی و نه در حکم است. ساده اینکه، هر سه نگرش بنیادگرا، مدره، و رادیکال از اسلام سیاسی، به این امر باور دارند که اطاعت از خدا ره به رستگاری (بهشت) می برد، و اینکه اطاعت از رسول خدا (محمد) عین اطاعت از خود خدا است، و در نبود رسول، نخبگان اولی الامر هستند. اختلاف این سه نگرش (بنیادگرا، مدره و رادیکال)، در اصول نیست، بلکه در تصاحب مقام رهبری است. مسعود رجوی چند ماه پس از قتلعام تابستان 1367، در همین زمینه می گوید "اگر خمینی انقلاب ضد سلطنتی را با عصب تاریخی و ایدئولوژیکی رهبریش ناکام کرد، حالا انقلاب پیروزمند نوینی در راه است که خاتمه جهل و جنگ و جنایت و دجالیت را نوید می دهد"<sup>9</sup>. نکته مجهول این است که اگر رهبری ایدئولوژیکی عصب نمی شد، آیا جدایی دین از دولت تضمین می شد؟ نگاهی به گذشته این امر را تأیید نمی کند. مجاهدین خلق در 16 فروردین 1358، طی اعلامیه ای بمناسبت اعلان نتایج فراندوم، و تأسیس جمهوری اسلامی، استقرار جمهوری اسلامی را "نوع حکومت مطلوب" مردم ارزیابی می کنند.<sup>10</sup> "اینک که مردم ستم زده و داغدار ما لیک به ندای رهبر انقلاب و با میلیونها رأی خود، استقرار جمهوری اسلامی را تحقق بخشیدند، ما افتخار داریم که گرم ترین تبریکات را به عموم مردم جان بر کف و شخص امام و نیز پاک ترین درودها را به شهدای به خون خفته خلق که در مسیر هموار کردن راه این پیروزی جان باختند، تقدیم کنیم. صرفنظر از نتیجه مطلوب این فراندوم، نفس شرکت آزادانه مردم در این نظر خواهی نیز ارزنده و فراموش نشدنی است. زیرا بدنبال قریب 2500 سال اختناق و سرکوب، برای اولین بار است که مردم در چنین ابعادی، اساسی ترین حق خود یعنی حق تعیین سرنوشت و حق تعیین نوع حکومت مطلوب خود ا کسب می کنند".

مجاهدین انقلاب اسلامی گامی فراتر برداشته و با توسل به حدیثی که از امام ششم شیعیان جعفر صادق روایت شده<sup>xiv</sup>، بر حکومت فقها صحه می گذارد، و در جزوه ای که ولایت فقیه را استمرار حرکت انبیاء ارزیابی می کند (30 آبان 1358) اعلام می دارد "تنها چنین حکومت مکتبی برهبری فقها و عالمان دین می تواند - بویژه در جهان امروز - تشتت و گسیختگی حاکم بر امت مسلمین را برطرف نموده و ضعف و زبونی مسلمانها را بقدرت و عظمت و نقش آفرینی در برابر قدرتهای حاکم بر جهان، تبدیل کند."<sup>11</sup> آنچه در 1358 مورد تأیید رهبران سیاسی مسلمان قرار می گرفت، بالاخره در 30 دی 1366 مورد اعتراض نهضت آزادی قرار می گیرد، تا به آن حد که مبحث "ولایت مطلقه فقیه" را با توسل به آیات قرآن شدیداً رد می کند. در بخشی از جمع بندی اعلامیه نهضت آزادی نوشته می شود "این چه فرمانی است و چه انقلابی در ایران و اسلام که حکومت را در موضع بالاتر از فرستاده خدا قرار داده به او اختیار می دهد برخلاف نص صریح «وشاورهم فی الامر» و بدون مشورت با امت تصمیم گیری در مصالح دولت و امور ملت نماید، تعهدات و قراردادهای را علیرغم دستور ازلی «اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً» یک طرفه لغو کند و پا فراتر از خدا و «ما انزل الله» گذارده و به عقل خود مصلحت اسلام را تشخیص داده و فروع و احکام الهی را موقتا یا دائماً تعطیل نماید؟!<sup>xv</sup> اعلامیه ادامه می دهد "در این فرمان یا فتوی یک سلسله اصول تازه و توسعه و تغییرات فراگیر وجود دارد که نه در راه پیمانها و شعارهای سال 57 خواسته شده است و نه در اعلامیه ها و وعده ها و مصاحبه های نجف و پاریس آقای خمینی اشاره شده بود. وقتی سران و مسئولین دست بالا اقرار به عدم آشنائی و اشعار قبلی خود می نمایند و بعضاً اظهار داشته اند که ولایت مطلقه فقیه در طی 1300 سال گذشته مطرح نبوده است مسلماً عامه ایرانیان که اکثریتشان رأی به انقلاب اول و به قانون اساسی دادند توجه و تأیید نسبت به این مسئله نداشته اند."<sup>12</sup> هر چند نهضت آزادی از چنین توسعه ای شگفت زده می شود، اما به لحاظ ایدئولوژیک نمی تواند به این امر اذعان کند، که آنچه رخ می دهد بخاطر نارسایی احکام دینی در سیاستگذاری های دولتی است، و این تناقضات و بن بست ها دیر یا زود در هر حکومت دینی خود نمایی می کنند. نهضت آزادی باز هم مصر است که درب باید بر همان پاشنه تداخل دین و دولت بچرخد، و بجای برخورد با ریشه، به حاشیه پرداخته، و تقصیر را به گردن باورمندان، و نه خود اندیشه و اسلام می اندازد. "وقتی می گوئیم بن بست، مسلمانان یا مدعیان اسلام و متولیان نظام هستند که به بن بست می رسند، و الا خود اسلام، شریعت و طریقتی است مشخص و مطاع ولی بی حرکت و مجرد، که کاملاً مستقل و مافوق افکار و اعمال پیروان خود ومدعیان پیروی و

<sup>xiv</sup> حدیثی از جعفر صادق - از شما کسی که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما مطالعه کرده و صاحب نظر شده باشد و احکام و قوانین ما را بشناسد، بایستی او را بعنوان حاکم بپذیرد زیرا که من او را بر شما حاکم قرار دادم، پس اگر بر اساس حکم ما حکومت کرد و او اطاعت نکردید پس حکم خدا را سبک شمرده اید و ما را نافرمانی کرده اید و کسی که ما را نافرمانی کرد انگار که خدا را نافرمانی کرده است و این در حد شرک بخداست.

<sup>xv</sup> آل عمران 159 و با آنها در امر و کار (جنگ و اداره امت) مشورت و (نظرخواهی) بنما، اسراء 34 نسبت به عهد و پیمانها وفادار باشید به درستی که عهد و قرار (در نزد خدا) بازخواست میشود، سوره مائده 44 و 45 و 47 و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون، هم الظالمون و هم الفاسقون

رهبری آن می باشد<sup>13</sup>. و برای خالی نبودن عریضه به امری بی معنا در نظام حاکم، متوسل شده و می نویسد که "اگر احتیاج به ابرام و اجرای این فتوا باشد"، بایستی "مبادرت به «همه پرسی» شود"<sup>14</sup>. نهضت آزادی در یک تناقض آشکار فراموش می کند که اگر خمینی می خواست به رأی امت واقعی بنهد و به "همه پرسی" در تفسیر امر الهی باور داشت، هرگز نمی بایست بر "ولایت مطلقه فقیه" صحنه بگذارد. علی شریعتی، بعنوان یک روشنفکر و اسلام شناس، ولایت فقیه را به زبانی دیگر تشریح می کند، و به مدعیان جدائی دین از دولت نقش رهبر عقیدتی را چنین یادآور می شود "اما امام، در کنار قدرت اجرایی نیست، هم پیمان و هم پیوند با دولت نیست، نوعی همسازی با سیاست حاکم ندارد، او خود مسئولیت مستقیم سیاسی جامعه را داراست، و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست، ائمه در شیعه «الساده الولاه و ساسه العباد و ارکان البلاد و قاده الامم» هستند. یعنی امام رئیس دولت است (سیاستمدار) و هم رئیس حکومت و رهبر جامعه (رکن اجتماع) و هم پیشوائی فکر و رهنمونی هدایت با اوست."<sup>15</sup>

به نکته ای که در بخش پیشین آمد باز گشته و به تجسس ادامه می دهیم که با توجه به محدودیتهای امر اختیار برای عبید، هژمونی معبود و قاطع بودن امر الهی، و البته نقش آفرینی راهبری عقیدتی، آیا نگاه و برداشتی از اسلام می تواند "پادزهر" نگاه و برداشت دیگری از اسلام، باشد. مجاهدین خلق برداشت خود از اسلام را "پادزهر" آنچه در ایران حاکم است می دانند. بنا به تعاریف آنها، آنچه در ایران می گذرد، بر پایه برداشت غلط، ارتجاعی و بنیادگرایانه از اسلام است، و اصرار دارند که برداشت آنها مدره، رو به جلو، و با درک صحیح از اسلام و سنت و روش پیامبر و علی است. آیا این ادعا صحیح است یا نه، را نمی توان فقط بنا به گفتارها و نوشتارهای مجاهدین ارزیابی کرد؛ بلکه باید برای تأیید و یا تکذیب آن به تعاریف خود اسلام مراجعه نمود و بنا به آن تعاریف، نتیجه گرفت که آیا اصولاً و منطقاً، بخشی و نگرش و برداشتی از اسلام می تواند پادزهر نگرش دیگری از اسلام بشود (هر برداشتی می تواند با برداشت دیگری مخالف باشد، اما در اینجا بر "پادزهر" تکیه شده است).

فراتر اینکه، اگر بعنوان یک اصل، بپذیریم که اندیشه و تعریف مجاهدین خلق و یا هر تعریف دیگری، پادزهر اندیشه حاکم است، ناخواسته می پذیریم که برداشتی ناشناخته از اسلام هم می تواند موجود باشد که پادزهر اندیشه مجاهدین بشود. ساده اینکه، اگر اندیشه مجاهدین در چپ برداشت های بنیادگرایان است؛ منطقاً، باید برداشتی از اسلام باشد که در چپ اندیشه مجاهدین و یا هر مدعی مسلمان دیگری قرار داشته باشد. ولی آیا اسلام، بنا به تعاریف موجود، پتانسیل ارائه چنان محتوایی را دارد که بتواند در ظرف زمان بگنجد؟ به زبان دیگر، آن تعریف مجهول و غایب چه می تواند باشد که پس از 1400 سال هنوز در دسترس نیست؟ اصولاً، آیا قرآن می تواند سیستم و نظامی را تعریف کند که در قرن بیست و یکم، عصر آگاهی و انفجار انفورماتیک بتواند خواست های نسل حاضر را برآورده کند، و حقوق فردی را به رسمیت بشناسد؟ اگر آری، چرا چنین سیستم و اندیشه ای غایب است؟ آیا این غیبت نشان از ضعف ایدئولوژیکی مجاهدین و نهضت آزادی، و دیگر نهادهای سیاسی مسلمان ندارد؟

به زبانی ساده، اگر اسلام پیشرو حق انتخاب و اختیار (غیر مشروط) برای فرد را به رسمیت می شناسد، ولایت فقیه، رهبر عقیدتی، و اولی الامر در چه حوزه ای می تواند کارکرد داشته باشد؟

برای یافتن پاسخ، تجسس و کنکاشی در پندار و کردار و گفتار گذشتگان خواهیم داشت.

علی ناظر ©

15 فروردین 1392

<sup>1</sup> خمینی، حکومت اسلامی، چاپ سوم، 1971، ص 65  
<sup>2</sup> مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، انتشارات رسا، ص 79-80  
<sup>3</sup> حسین راضی، امر الهی، <http://www.maqiran.com/npview.asp?ID=2358873>  
<sup>4</sup> نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه 31، ص 919  
<sup>5</sup> مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، انتشارات رسا، ص 91-94  
<sup>6</sup> افلاطون، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: انتشارات خوارزمی، 1375، ج 2، ص 25  
<sup>7</sup> ویل دورانت، «فصل اول: افلاطون»، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، چاپ بیست و یکم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1378، ص 8 تا 15  
<sup>8</sup> نهج البلاغه ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه 1، ص 7، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، 1370 ه.ش.  
<sup>9</sup> مسعود روحی، 22 بهمن 1367، <http://www.youtube.com/watch?v=psosnF1udRY>  
<sup>10</sup> تبریک مجاهدین خلق بملت ایران و رهبری انقلاب بمناسبت پیروزی فرزاندم و تأسیس جمهوری اسلامی  
<sup>11</sup> مجاهدین انقلاب اسلامی، بیانیه 36، سی آبان 1358، ص 17  
<sup>12</sup> نهضت آزادی، تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، جزوه، انتشار فروردین 1367  
<sup>13</sup> نهضت آزادی، تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، جزوه، انتشار فروردین 1367  
<sup>14</sup> نهضت آزادی، تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، جزوه، انتشار فروردین 1367  
<sup>15</sup> علی شریعتی، علی، مجموعه آثار 26، چاپ اول، 1361، انتشارات نیلوفر، ص 592